**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ**

**نکات:** [نشانه‌های یک برنامه‌ی صحیحِ معنوی]. بخشی از این نشانه‌ها را ذکر کردیم که البته این نشانه‌ها در هر برنامه‌ای به یک معنایی جاری است. نشانه‌ی دیگر این است که این برنامه، طبیعی باشد و تکیه‌اش بر شرایط معمول و عادی ما باشد. یک پایه‌های روشن و استواری داشته باشد. مثلاً شب اگر به طور طبیعی وقت خوابیدن است باید ملاحظه شود، اگر روز برای کار و تلاش است خود همین باید در برنامه پایه‌ی کار باشد. حالا اگر یک برنامه‌ای بیاید خواب را از شب بگیرد بیندازد به روز، یا کار را از روز بگیرد بیندازد به شب،این با طبیعت ما و طبیعت معمولِ عالم آفرینش ناسازگاری دارد و این برنامه مفید نخواهد بود. البته در شرایط اضطراری و در شرایط غیرمعمول، این پذیرفته است که برنامه غیرمعمول باشد. الآن فرض کنید شما دانشجو هستید، درس دارید و یک سری ساعات دست شما نیست. آن برنامه باید این شرایط معمول شما را ملاحظه بکند.

یک برنامه اگر همواره بر امور غیرمعمول تکیه داشته باشد، این [برنامه] نمی‌شود. لذا بعد بگویم مثلاً ساعت 3:36 به مدت 7 دقیقه تلاوت قرآن داشته باشم! این نمی‌شود؛ یا این‎که دم سحری ساعت 4:15 تلاوت قرآن بگذارم. این غیرطبیعی است و این فشار، هیچ بُردِ معنوی ندارد.

و این‌که نباید برنامه‌ها فشرده به هم باشد که آدم مدام بدود و مدام نگران باشد. این غیرطبیعی است و برنامه مفیدی نخواهد بود. یا این که شما غذا که می‌خورید به طور طبیعی بدن یک مقدار سست و خمار می‌شود، این [بدن] حرفش این است که بعد از غذا یک فرصتی به این بدن بدهید. البته این چیزهایی که گفته می‌شود خیلی ساده و پیش‌پاافتاده است و فقط برای یادآوری است.

**بحث:** هفته‌ی قبل خلاصه‌اش این بود که انسان آن چیزی را که دریافت می‌کند، یا آفرینش پا پیش می‌گذارد و به انسان می‌رساند و یا او قدم برمی‌دارد در آفرینش و آن را به‌دست می‌آورد. عرض کردیم که آرزوی ما زندگی سعادتمندانه است که از قِسمِ دوم است. یعنی خود ما باید گام برداریم و جست‌وجو کنیم تا در آفرینش این را به‌دست بیاوریم. بعد هفت مطلب را خدمت شما عرض کردیم، که اگر این‌ها ملاحظه شود، امید است که به مقصود برسیم و اگر این‌ها ملاحظه نشود ما به مقصود نمی‌رسیم.

**اول،** توجه به نیاز و خواسته‌ها است که اگر غافل باشیم نمی‌رسیم.

**دوم،** این‌که این توجه و آگاهی، به یک تشخیص درستی هم برسد.

**سوم،** این است که آن‌کس که بر آورنده‌ی نیاز و دارنده‌ی نیاز است و در این قضیه می‌تواند مشکل ما را حل کند، بشناسیم.

**چهارم**، آن کسی که بر آورنده و توانا بر نیاز ما است را باور کنیم، باور کنیم که او نیاز ما را برآورده می‌کند.

**پنجم**، دیگر واقعیات را نیز بشناسیم.

**ششم**، با این واقعیات همراهی کنیم و کنار بیاییم و با آن‌ها در نیفتیم.

**هفتم،** عقب‌گرد نکنیم، استقامت کنیم که ممکن است تا آن نزدیک‌ها هم برویم [ولی به مطلوب نرسیم.]

ما در هر توفیقاتی که داشته‌ایم، همین‌ها را ملاحظه کرده‌ایم. گفتیم که گم‌شده‌ی ما زندگی سعادتمندانه است و این زندگی که ما داریم پر از رنج و دردسر و گرفتاری است. پس ما چیزی برتر از این‌ها می‌خواهیم. به تعبیر قرآن یک حیات اُخری می‌خواهیم. آن زندگی سعادتمندانه‌ای که این گرفتاری‌ها را نداشته باشد. حالا بر آورنده‌اش کیست؟ بر آورنده‌اش آن یکتای بی‌همتایی است که ما با همه‌ی وجودمان به آن کشش داریم و آن کششمان هم برای همان زندگانی سعادتمندانه است و در درونمان این نهفته است که اوست که می‌تواند بدهد. گفتیم او یکتای بی‌همتاست، لذا بقیه اگر نیازمند هستند او می‌شود بی‎نیاز و بر آورنده‎ی نیازها، این‎ها آفریده‎اند و او می‎شود آفریدگار. حالا این آیه‎ی شریفه که با آن انس داریم [آیه‌الکرسی] یکی از آیاتی است که خداوند متعال خودش را یک مقداری معرفی می‌فرماید: «اَللهُ لا إلهَ إلّا هُوَ الحَیُّ القَیّوم» این‌طور خودش را معرفی می‎فرماید که «الله» خدایی که همه‌ی خوبی‌ها را دارد، او، همان زنده است. اگر دوستان به عربی آشنا باشند این‌طور تعابیر، «هو القیوم»، تعبیر دقیقش این است که او فقط زنده است. در ادامه می‌فرماید «القیوم» او که زنده است قیوم هم هست؛ پابرجایِ به پادار هم هست؛ که همه را او به پا می‌کند یعنی همه به او بند هستند، هر کسی هم بهره‌ای از زندگانی دارد از او گرفته است. لذا ما برتر می‌خواهیم، باید از او بگیریم. هر که هر چه دارد از خدا گرفته است، تا وقتی خدا بخواهد دارد وگرنه ندارد. «لا تَأخُذُه سِنَةٌ و لا نَومٌ» چرت و خواب او را نمی‌گیرد. برای شما پیش آمده است جایی رفته باشید که یک مقداری احساس ناامنی کرده باشید و حالا بخواهید چرتی بزنید؟ چه قدر آدم از تَهِ قلبش دوست دارد که یک کسی باشد که هوایش را داشته باشد، [کسی] که چرت نزند. «لَه ما فی السَّماواتِ و ما فی الأرض» آن‎چه در آسمان و زمین است از اوست. هیچ به شهری فکر کرده‌اید که هر کی به هر کی باشد، شما دو روز نمی‌توانید آنجا تاب بیاورید. همین سوره‎ی حمدی که می‎خوانیم «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم ألحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمین» ستایش از آنِ خدایی است که پروردگار عالمیان است. «الرحمن الرحیم» مهربانِ دلسوز است و... . ما باید به این [عبارات، مثلِ] «حکیم علیم» بیشتر توجه کنیم و بشناسیم. آن‎قدر باید توجه بکنیم و جدی بشناسیم تا این مطلب باورمان بشود. نه این‎که یک‎بار در کتاب عقاید بخوانیم به این دلیل، به این دلیل خدایی هست. بعد می‎گذاریم کنار. این باید این‎قدر توجه و تکرار بشود تا من آرام‌آرام، دلم نرم بشود، بپذیرم که او بر آورنده است. او من را می‌پروراند، او من را پیش می‌برَد.

این نیست که خدای متعال یک چهره‌ی خشن، بهانه‌گیر و مچ‌گیری باشد، مثلاً چوب به‌دست است و یک آتشی هم آنجا دارد و منتظر است که ما را بیندازد در آتش، این‌جوری اگر برای خدا تصویر بسازیم معلوم است که آن سمت و سو نمی‌رویم. خیلی مهم است که همان جوری که قرآن از خدا تصویر داده است ما تصویر بگیریم تا آرام‌آرام باورمان بشود، دلمان نرم بشود که مشکل پیش او حل می‌شود. او راهنمای ما و راهبر ماست، نیازهای ما را او برآورده می‌کند، او ما را به‌سوی کمال می‎برَد و او خدای مهربان ماست. اگر کسی خدا را این‎چنین باور نداشته باشد ولو خدا را اثبات کند هیچ اتفاقی نمی‌اُفتد. یک سؤال اینجا مطرح می‌کنم. یک هم‎چنین حقیقتی که ما را آفریده، چرا نباید ما را به سعادت برساند؟ مثل این‎که یک مادر صبح بلند بشود برای بچه‌اش از یک غذایی که دوست دارد، بگوید، مدام بگوید تا دهانش را آب بیندازد و شکمش را به غرغر بیندازد، بعد بگوید بلند شو برو. پس اینجا می‌شود یک نتیجه بگیریم که اصلاً او همه‌ی آفرینش را در این راستا آفریده. و چون آفریدگار همه هستی هم هست، همه هماهنگ و همراه با این قضیه هستند. یعنی اگر مرد هستم، [او] با مرد بودنم همراه است؛ متأهل شدم با همین همراه و هماهنگ است و... . شما دقت بفرمایید که در اصل مطلب، همه دانشمندان اعتراف به هماهنگیِ عالم می‌کنند. پس چه جوری در این موضوع عالَم می‎تواند ناهماهنگ با رسیدن به سعادت باشد؟ اگر ناهماهنگی باسعادت بخواهد باشد، عِلم بهداشت و درمان برای چیست؟ مهندسی برای چیست؟ فضا را ما برای چه می‌خواهیم؟ همه‌شان اعتراف می‌کنند که برای زندگی بهتر است. همه‎ی هستی و آفرینش و همه‌ی سرمایه‌ها و استعدادهایی که ما داریم همه با این قضیه هماهنگ است. این که ما احساس ناهماهنگی می‌کنیم به جهت این است که ما به این زندگی چسبیده‌ایم. مثل یک کسی است که سوار قطارش کرده‌اند، ولی دست انداخته گردنِ مادرش و از او جدا نمی‎شود و می‌گوید من نمی‌روم، معلوم است که احساس ناهماهنگی می‌کند. پس یک نکته این است که همه‌ی هستی برای "رسیدن" به مطلوب مهیا است، نه برای "بازماندن" از مطلوب. حالا، ما خیلی روشن می‌فهمیم که این زندگی مطلوب ما نیست لذا مرگ برای ما گذاشته شده است و هستی هم چون با ماندن در اینجا هماهنگ نیست، نمی‌گذارد ما اینجا بمانیم. شما اهل کمال را ببینید! آرام‌آرام دیگر آن‎چنان اظهار ناسازگاری با هستی نمی‌کنند. لذا ما وقتی بر حسب ظاهر به سراغ مرگ می‌رویم نباید شک بکنیم که زندگی برتر در همین است. مثل این‎که یک هسته‌ی بادامی را وقتی که در زمین می‌کارید آن هسته می‌رود به سمت شکافتن و ترکیدن. بر حسب ظاهر از بین رفته است، اما اتفاقاً زندگی برتر در همین است. فرض کنید یک قالب محکمی دور [آن هسته] بگیرید که نشکند، چه اتفاقی می‌افتد؟ این می‌رود به سمت نیستی... پس آنجایی که ما با آفرینش همراهی نکنیم ما را خُرد می‌کند. ولی خودِ هستی رو به‌پیش است و وقتی ما خودمان را بی‎چاره می‌کنیم به یک چیز برتری منتقلمان می‌کند. همراهی به این معنی است که وقتی می‌بینیم یک دستی از آفرینش بیرون می‌آید قبولش کنیم. لذا من نباید شک بکنم که همین کاروان رو به زندگی برتر است و خدای متعال که آفریدگار ماست، همین جا ما را می‌پروراند. با همین مرگ، با همین زندگی، با همین آب، با همین خاک، با هر چه هست آن نیازها را این‌طوری برآورده می‌کند. در عالَم جسمانی ما هر جا از وَهم و خیال خودمان استفاده کردیم کار را خراب کردیم. هر جا وهم و خیالمان را با آفرینش هماهنگ کردیم، کار درست شد. در واقع این جهان، این زندگانی، گهواره است.

ما یک نگاهی به خودمان بکنیم، خودمان هم یک واقعیّتیم دیگر! یک مقداری خودمان را هم بشناسیم. ما چند تا ویژگی داریم یکی همین فطرت و طبیعت ماست و قوای گوناگونی که داریم، که در قرآن هم می‌فرماید این، هیچ تبدیل و تغییری در آن راه ندارد. لذا در این بحث‌ها کافر و مسلمان همه یک جور عمل می‌کنند. مثل همین بحثی که همه دنبال زندگی بهتر هستند که استثناء برنمی‌دارد. ممکن است در تفسیرش اشتباه کنند، چون در تفسیرش از فطرت می‎آیند بیرون و سمت عقل و وهم و خیال می‌روند.

عقل و خرد و قدرت تفکر از ویژگی ما انسان‌ها است. اراده و اختیار و قدرت انتخاب از ویژگی ما انسان‌هاست. انتخاب و پذیرش از ویژگی ما انسان‌هاست، حتی خود وهم و خیال و این دست قوا از ویژگی‌های ما انسان‌ها است. یک سؤالی اینجا هست که ما با این سرمایه‌هایی که داریم می‌توانیم به زندگی سعادتمندانه برسیم؟ به‌صورت خودمانی، مگر خودمان چه چیزی کم داریم که کسی می‌خواهد به ما درس بدهد؟ ما چه نیازی داریم، خودمان عقل داریم می‌نشینیم و فکر می‌کنیم، یک تصویری هم از این زندگی ترسیم می‌کنیم راه‎کارش را هم پیدا می‌کنیم. آیا این می‌شود؟ نه، نمی‌شود! تاریخ بشر می‎گوید نمی‌شود، شما انبیا را از این جریان حذف بکنید. خب آن‌هایی که این‌جوری عمل کردند نتوانستند. این در توان ما نیست. این‌همه بدبختی که بشر دارد -به روشنی- گواه بر این است که بشر نمی‌تواند. به خودمان هم رجوع کنیم می‌بینیم نمی‌توانیم. ما مدعی هستیم که بشر در اوج تمدن قرار دارد، این‌همه جنگ‌ها و کشتارها واقعاً زندگی است؟ این واقعاً ارزش دارد؟ خود این نتوانستن، یک واقعیّتی است. اگر این واقعیت را نپذیریم، نمی‌رویم به گام بعدی، اگر این واقعیت را پذیرفتیم که ما نمی‌توانیم، آن وقت می‌شود به جلوتر حرکت کرد. به کجا؟ خیلی روشن است. عالَم آفرینش همه‌چیز را داده است، این را هم باید عالم آفرینش دست دراز کند به ما بدهد. آیا هیچ لطفی بزرگ‌تر از این می‌شود تصور کرد؟

ما واقعاً فریاد و ناله‌مان بلند است. گلایه‌هایمان بلند هست، در کوچه و بازار بلند هست، چه قدر در این مغازه‌ها می‌گوییم این چه زندگی‌ای هست که داریم. عقل و فطرت هم همین را می‌گویند، عقلِ بی‎چاره هم می‌گوید نمی‌توانم. انسان یک ویژگی در اینجا دارد که خیلی مهم هست این را دقت کنید! ویژگیِ پرستش‌گری است. انسان با همه‌ی وجودش پرستش‎گر است. لازم هم نیست این را کسی به او بگوید. پرستش واقعیات، پرستش حقایق، پرستش کمالات، [انسان]، رامِ این‎هاست. اگر رام نباشد در وجود خودش دچار درگیری می‌شود. پرستیدن به این معنا که فروتن است، خاضع است. اگر این کار را نکنیم داریم با این بُعدمان ناسازگاری می‌کنیم و خوب می‌دانیم که همان جور که ازیک‌طرف غذا می‌خوریم از آن طرف میکرب وارد می‌کنیم که زندگانی‌مان را به خطر می‌اندازد، ما اگر خیال و وهم که داریم بیفتد به جان فطرتمان، این خیال حالت میکرب را خواهد داشت. لذا شاید دیده باشید آدم های خودسر، بسیار عصبانی مزاج هم هستند، چرا عصبانی مزاج‎اند؟ چون ذات خودشان را که رام بودن و پرستش‎گری است را کنار گذاشته‌اند. درحالی‌که آدم‎های اهل پرستش آرام‌اند. با یک چنین خدای مهربانی می‌شود ما بهره‌مان از زندگی بشود ناکامی، بشود سردرگمی، بشود پریشانی؟

یک توجه دیگری به خودمان بکنیم، ببینید ما انسان‌ها که به خودمان نگاه می‌کنیم، موجودی هستیم که در هر زمینه‌ای که دخالتی داریم، اهل برنامه و روش هستیم. حالا این برنامه ساده و ابتدایی باشد یا برنامه و روشی پیچیده. یعنی ما انسان‌ها بدون برنامه و روش نمی‌توانیم [پیش برویم]. اگر این‌جور است، پس برای همین تحصیل سعادت و رسیدن به این‎چنین زندگانی هم، استثناء در کار نیست آنجا هم برنامه و روش می‎خواهد، برای چه ما استثنائش کنیم؟ نکته‌ای که می‌خواهم روی آن تأکید کنم این است که اینجا مطلب می‌اُفتد در آن قِسم اول، یعنی برنامه و روش زندگی، از دسته‎ی اول است به این معنی که چون هستی آن را به ما می‌رساند ما باید دریافتش کنیم. لذا برنامه و روش زندگی‌ای که ما را از این مخمصه بیرون بیاورد، باید از دلِ هستی به‌دست ما برسد. هستی باید پا پیش بگذارد و دست دراز بکند و به کام ما برساند. از طرفی می‌بینیم که داشتن برنامه و روش هم به تنهایی کافی نیست. انگار ما کنار این برنامه و روش یک راهنمایانی هم می‌خواهیم. نگاه کنید یک تیم فوتبال می‌خواهند تشکیل بدهند یک مربیِ با برنامه می‌خواهند. این‎ها همه باهم یعنی ما یک کسی را می‌خواهیم بالای سرمان باشد که همان برنامه را به اجرا بگذارد. ما را با آن برنامه پیش ببرد، لذا برنامه‎ی تنها، کافی نیست. حالا یک کسی این واقعیت را نپذیرد و بگوید نه، من نیازی به هیچ کس ندارم، خب در این قضیه همین‌جور که همه مانده‌اند، [او نیز] می‌ماند. این واقعیت را خوب ببینیم و خوب بپذیریم، نگذاریم این کامِ تشنه بی‌جهت از تشنگی بیفتد.

اگر نیاز به برنامه و راهنما را پذیرفتیم یک سؤال روشن دیگر داریم [و آن‎هم این‎که] دستی از طرف هستی بیرون آمده‌ یا خیر؟ بنده می‌خواهم بگویم این دست بیرون آمده است و خیلی وقت است که با ما هست. قرآن، دست طبیعت است که بیرون آمده است. اصلاً قرآن حرفش چیست؟ غیر از این‎که می‌گوید من از دل آفرینش بیرون آمده‌ام؟ این قرآن خودش مدّعی است که از جانب خدا است و اثبات‌کننده‌ی آورنده‌اش است. یعنی در خودش گفته است که من بر چه کسی نازل‌شده‌ام و آن شخص برای ما مشخص است. دلیلش برای اثبات خودش چیست؟ می‌گوید اگر من از پیش خدا نیستم "فَاتوا بِسورةٍ" یک سوره‌ای مانند قرآن بیاورید.

اگر ما پذیرفتیم، اُمیدی هست که به زندگی بهتر برسیم، اگر نپذیرفتیم قطعاً نمی‌رسیم. غفلت بزرگ ما این است که ما متأسفانه دست آفرینش را کنار گذاشته‌ایم و آمده‌ایم چسبیده‌ایم به ذهنیات خودمان.

لذا به این نتیجه رسیدیم که اگر واقعیاتی در هستی وجود دارد باید آن‎ها را بپذیریم. این کتاب جلوی ماست جلوی همه‌ی بشر است، ادّعایش هم روشن است ادّعایش هم این است که من از جانب آفریدگار شما هستم و به شما برنامه و روش زندگی می‌دهم و با من هم سرپرستی هست به نام محمّد بن عبدالله (صلّی‎ الله‎ علیه‎ و آله‎ و سلّم). اگر ما احساس کردیم که سخت است، این معنایش این است که یک جا با هستی درگیریم و هر جا انسان با آفرینش درگیر باشد خود انسان از بین می‌رود. اصلاً کسی که قرآن را بپذیرد سختی‌ها از او برداشته می‌شود. قرآن می‌گوید فرو فرستاده شده است که غل و زنجیرها را از دستان شما باز کند. ادّعای قرآن این است که شما را به سعادت می‌رساند. قرآن برای اثبات خودش به پیام‎بر هم تکیه نکرده است بلکه پیامبر برای اثبات خودش به قرآن تکیه دارد، قرآن خودش است و خودش.

در آخر، حرف قرآن چیست؟ حرف قرآن این است که من از جانب خدا آمده‌ام برای راهنمایی شما، با این راهنمای مشخّص. ما این را باید به‌عنوان یک واقعیت حل بکنیم. اگر حل کردیم باید پایش بایستیم.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**